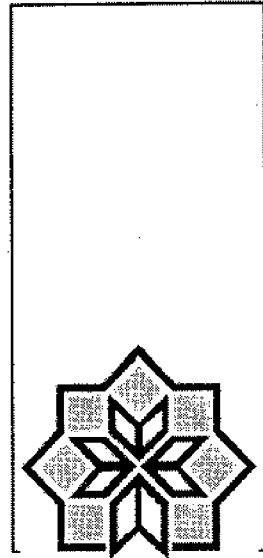

رجعت از نگاه قرآن

خدا مراد سلیمیان *

تاریخ دریافت: ۸۵/۷/۱۰

تاریخ تأیید: ۸۵/۹/۱۳

* مدرس، نویسنده و پژوهشگر.



اشاره

باور به رجعت، که یکی از اعتقادات شیعه است، در طول تاریخ پُر فراز و فرود خود، همواره مورد توجه پژوهشگران عرصه دین بوده است. بدون تردید، بررسی و تحلیل بیشتر این اعتقاد، می‌تواند حقایق افزون‌تری را فراروی علاقه‌مندان قرار دهد؛ به ویژه آن که شیعه معتقد است، علاوه بر روایاتی که در این زمینه در دست است، آیات قرآن نیز دلیلی بر حتمی بودن تحقق این باور به شمار می‌آید و آیات قرآن، گنجایش بحث‌های روزآمد و نو را همواره به عنوان اصلی اساسی برای خود حفظ کرده است.

در این نوشتار، می‌کوشیم با بهره مندی از زلال معارف پیشوایان معصوم علیهم‌السلام و بزرگان دین، برای روشن‌تر ساختن باور رجعت به وسیله آیات نورانی قرآن، گامی، هر چند کوتاه به جلو برداریم.

پیش‌درآمد

پیش از هر سخن، بایسته است معنای لغوی و اصطلاحی رجعت را توضیح دهیم. «رجعت» در کتاب‌های لغت، به معنای «بازگشت» است؛ یعنی برگشتن به جایی که پیش‌تر در آن جا بوده است.^۱

اما در اصطلاح مهدویت، «رجعت» عبارت است از: بازگشت دو گروه از مردگان - مؤمنان محض و کافران محض - به صورت‌های پیشین خود،^۲ پس از

ظهور حضرت مهدی علیه السلام^۴، تا مؤمنان از برپایی حکومت جهانی عدل، دلشاد و کافران، از فرومایگی و پستی ستمگران، دلگیر شوند.^۵

واژه «رجعت» در این بحث، دارای شهرت کامل است؛ ولی در این باره، واژگان دیگری نیز به کار گرفته شده است؛ از جمله: «کرة»، «عودة»، «بعثة»، «حشر»، «ایاب» و مانند آن.

از آیات، روایات و بیان دانشوران شیعه به دست می‌آید زندگی در رجعت، اگر چه در دنیاست، زندگی خاصی است، با ویژگی‌های خود که نه - به طور دقیق - همچون زندگی دنیا و نه همانند زندگی آخرت است و در عین حال، چون زندگی در برزخ نیز نیست.^۶

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام برای اثبات رجعت در آخرالزمان، افزون بر دلیل عقلی، از آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام توأمأ، بهره گرفته‌اند؛ ولی از آن جا که قرآن، اساسی‌ترین منبع اثبات حقایق دینی است، در مسأله رجعت نیز به عنوان نخستین و اصلی‌ترین منبع، مورد توجه قرار می‌گیرد.

درباره رجعت در قرآن، لازم است در سه عرصه بحث و بررسی شود:

۱. امکان رجعت؛

۲. وقوع آن در گذشته؛

۳. وقوع آن در آینده.

امکان رجعت

امکان نیز به دو قسم تقسیم می‌شود: امکان ذاتی و امکان وقوعی.

امکان ذاتی رجعت: شکی نیست که رجعت، به خودی خود، دارای امکان ذاتی است؛ چرا که زنده کردن مردگان - چه در دنیا و چه در آخرت - در توان خداوند است و هیچ خردمندی در آن شک ندارد.

خداوند، در آیات فراوانی با ردّ مخالفان، معجزه زنده شدن مردگان را به دست پیامبران خود، دلیلی بر معاد، قیامت و زنده شدن مردگان، ارائه کرده است.

امکان وقوعی رجعت: بهترین دلیل بر امکان یک چیز، وقوع آن است. وقوع

رجعت، با استفاده از بیانات نورانی قرآن و شواهد تاریخی، به روشنی تمام قابل اثبات است.

وقوع رجعت در گذشته و آینده

درباره وقوع رجعت در گذشته و نیز در آینده، با یک نگاه گذرا به آیات مربوط به رجعت، با دو دسته آیات مواجه می‌شویم:

۱. گزارش وقوع رجعت در امت‌های پیشین

در این دسته از آیات، به روشنی وقوع رجعت میان اقوام و ملل گذشته گزارش شده است؛ مانند داستان زنده شدن کشته بنی اسرائیل، زنده شدن یاران حضرت موسی، زنده شدن عزیر نبی و مردگانی که به دست حضرت عیسی زنده شدند که به شرح هر کدام می‌پردازیم:

۱-۱. زنده شدن هفتاد نفر از یاران حضرت موسی علیه السلام

یکی از بارزترین مصداق‌های زنده شدن مردگان، حیات یافتن یاران حضرت موسی علیه السلام پس از مرگ است. خداوند، در این باره می‌فرماید:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ لِلَّهِ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۷

«و چون گفتید: «ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد» پس - در حالی که می‌نگریستید - صاعقه شما را فرا گرفت. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم؛ باشد که شکرگزاری کنید.»

امام رضا علیه السلام به دنبال این آیه شریف فرمود:

«... چون خداوند با موسی سخن گفت، موسی به سوی قوم خود رفته، واقعه را خیر داد. گفتند: «ما هرگز ایمان نیاوریم، تا سخن خدا را بشنویم». حضرت موسی، از آن جمعیت هفتصد هزار نفری، هفتاد هزار نفر و از آن‌ها هفت هزار، و از آنان هفتصد و از آنان هفتاد نفر برگزیده، با خود به کوه طور برد. آنان چون کلام خدا را شنیدند، گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نیاوریم، تا خدا را آشکارا ببینیم». خداوند آذرخشی فرستاد. در اثر ستمشان از آذرخش مردند. موسی عرض کرد: «خداوندا! اگر قوم، مرا متهم کنند که تو به دروغ، ادعای پیامبری

می‌کردی! اینان را بردی و کشتی، در جواب آنان را چه بگویم؟» خداوند، دوباره ایشان را زنده کرد و همراه او فرستاد...»^۸

تمام مفسران شیعه بدون اختلافی، این آیه را به زنده شدن مردگان (رجعت) در امت حضرت موسی علیه السلام، تفسیر کرده‌اند:

شیخ طوسی در تبیان، اگر چه استدلال به آیه را بر حتمی بودن رجعت در آخرالزمان نپذیرفته و اثبات آن را نیازمند دلیل‌های دیگر دانسته است، در دلالت آیه بر زنده شدن یاران حضرت موسی علیه السلام پس از مردن، تردیدی نکرده است.^۹ علامه طبرسی در مجمع‌البیان، ذیل این آیه شریفه، پس از بیان این که گروهی از دانشوران شیعه با این آیه، بر جواز رجعت استدلال کرده‌اند، می‌گوید: عده‌ای قائلند رجعت، جز در زمان پیامبر جایز نیست؛ چرا که بدین وسیله معجزه او آشکار می‌گردد. وی این سخن را باطل دانسته، می‌گوید:

نزد ما - بلکه نزد بیشتر امت - اظهار معجزه به دست امامان علیهم السلام و اولیای خدا نیز امکان‌پذیر است.^{۱۰}

بحرانی در تفسیر برهان، ذیل این آیه شریف روایتی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت، آیه را صریح در مردن و زنده شدن دانسته است.^{۱۱} در تفسیر صافی نیز ذیل این آیه می‌نویسد:

به سبب این که در این آیه، زنده شدن، به پس از مرگ مقید شده است، این آیه نیز دلالت واضح بر امکان و وقوع رجعت دارد که اصحاب ما، بنابر تصریح امامان علیهم السلام به آن معتقدند.^{۱۲}

و بالاخره، در تفسیر نمونه، ذیل این آیه شریف می‌خوانیم:

این آیه از آیاتی است که بر امکان «رجعت» و بازگشت به زندگی در این دنیا دلالت دارد؛ چرا که وقوع آن در یک مورد، دلیل بر امکان آن در سایر موارد است.^{۱۳}

مفسران اهل سنت - به جز اندکی -^{۱۴} در تفسیر این آیه، دیدگاهی چون مفسران شیعه ارائه کرده‌اند.

عبدالله نسفی در مدارک التنزیل،^{۱۵} طنطاوی در الوسیط^{۱۶}، عبدالرحمن بن علی جوزی در زاد المسیر^{۱۷}، آیه را صریح در مردن و زنده شدن دانسته، نظر کسانی را که مردن را به بیهوشی تفسیر کرده‌اند، ردّ نموده‌اند.

برخی این آیه و مانند آن را دلیلی بر رجعت در آخرالزمان دانسته‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد آنچه از این آیه و تفاسیر ذیل آن به دست می‌آید، بدون ضمیمه کردن روایات، فقط حکایت وقوع رجعت در امت‌های گذشته است. ما نیز فقط به این دلیل این آیات را نقل کرده‌ایم.^{۱۸}

۲-۱. زنده شدن کشته بنی اسرائیل

خداوند متعال در سوره بقره، داستان زنده شدن کشته بنی اسرائیل را این گونه بیان می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَرَأْتُمُ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۱۸﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُخَيُّ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۹﴾﴾

و چون شخصی را کشتید و درباره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید؛ حال آن که خدا، آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار کرد ﴿۱۸﴾ پس گفتیم: پاره‌ای از آن [گاو سربریده] را [به آن] مقتول [بزنید]، تا زنده شود. خدا این گونه مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایاند؛ باشد که بیندیشید.

علامه طباطبایی با ردّ سخن کسانی که به توجیه آیه پرداخته‌اند، نوشته است:

بعضی گفته‌اند مراد از این قصه، بیان حکم است و می‌خواهد مانند تورات حکمی از احکام مربوط به کشف جنایت را بیان کند و بفرماید به هر وسیله شده باید قاتل را به دست آورد، تا خونی هدر نرود؛ مانند آیه ﴿وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ﴾؛ «و برای شما در قصاص زندگی است»،^{۲۰} نه این که موسی عليه السلام با دم آن گاو به مرده زده و به معجزه نبوت، مرده را زنده کرده باشد.

آن‌گاه در پاسخ می‌نویسد:

خواننده عزیز توجه دارد که اصل سیاق کلام، به ویژه این قسمت از کلام که می‌فرماید: «پس گفتیم او را به بعضی قسمت‌های گاو بزنید که خدا این طور مردگان را زنده می‌کند»، هیچ سازگاری ندارد.^{۲۱}

قرطبی می‌گوید: «مراد از آیه، زنده کردن پس از مردن است».^{۲۳} طبری نیز ذیل این آیه شریف، پس از بیان مفصل داستان و اقوال درباره قسمتی از بدن گاو که برای زنده شدن به مقتول زدند - مردن و زنده شدن را حتمی ذکر کرده است.^{۲۳}

از دیگر تفاسیری که به صراحت به زنده شدن مرده اشاره کرده‌اند، می‌توان به تفسیر القرآن العظیم^{۲۴}، کشف الاسرار^{۲۵}، مدارک التنزیل^{۲۶} و... اشاره نمود. از این آیه شریف، این واقعیت به روشنی به دست می‌آید که خداوند، کشته بنی اسرائیل را در همین جهان و پیش از رستاخیز زنده کرد. این، نمونه‌ای از رجعت یا بازگشت به دنیا است.

۳-۱. زنده شدن هزاران نفر

یکی دیگر از مصداق‌های برجسته رجعت، زنده شدن هزاران انسان پس از مرگ است. خداوند این حادثه بزرگ را این گونه بیان فرموده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»^{۲۷}

«آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ خداوند به آنان گفت: «بمیرید». آن گاه آنان را زنده کرد. آری، خداوند، به مردم، صاحب بخشش است؛ ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند».

قرطبی در تفسیر الجامع لأحكام القرآن می‌نویسد:

آن‌ها بیش از ده هزار نفر بودند این گروه، به سبب ترس از مرگ از دیار خود فرار کردند و گمان کردند زنده خواهند ماند؛ پس خداوند، آن‌ها را در محلی که خیال می‌کردند در آن، از مردن در امان خواهند بود، میراند....

وی به کلام ابن عربی اشاره می‌کند که می‌گوید:

خداوند، آن‌ها را از روی عقوبت میراند؛ آن گاه آن‌ها را زنده کرد. مردنی که به سبب عقوبت باشد، پس از آن، زندگی است؛ در حالی که پس از مردن از روی اجل، زندگی نخواهد بود.

آنگاه دیدگاه خود را، زنده شدن آن‌ها پس از مرگ معرفی و آن را غیر قابل تردید ذکر کرده است.^{۲۸}

میان مفسران شیعی، شیخ طوسی در تفسیر التبیان ذیل این آیه شریف نوشته است: در این آیه، دلیلی است بر ضد منکران عذاب قبر و رجعت؛ چرا که زنده کردن در قبر و زنده کردن در رجعت، همانند زنده ساختن این‌ها - برای عبرت - است.^{۲۹}

طبرسی نیز این آیه را دلیلی بر ضد منکران عذاب قبر و رجعت را انکار می‌داند.^{۳۰}

در تفسیر نمونه نیز، افزون بر این که این مورد را مصداق کامل رجعت دانسته، آن را دلیلی برای امکان تکرار آن ذکر کرده است.^{۳۱}

۴-۱. زنده شدن عزیز، پس از صد سال

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۳۲}

«یا مانند آن کس که به شهری که بام‌هایش، یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد [و با خود می‌گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟» پس خداوند، او را صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت و [به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز، یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم». گفت: «[نه]، بلکه صد سال درنگ کردی؛ به خوراک و نوشیدنی خود بنگر که [طعم و رنگ آن] تغییر نکرده است و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است]. این ماجرا برای آن است که [هم به تو پاسخ گویم و هم] تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم و به استخوان‌ها بنگر که چگونه آن‌ها را برداشته و به هم پیوند می‌دهیم، سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم». پس هنگامی که [چگونگی زنده کردن مردگان] برای او آشکار شد، گفت: «[اکنون] می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست».

قرطبی در تفسیر خود، به روشنی تمام می‌نویسد: «او را زنده کرد».^{۳۳} ابن کثیر نیز علاوه بر بیان مردن و زنده شدن او، سن او را هنگام وفاتش ذکر کرده است.^{۳۴} طنطاوی در *الجواهر* به زنده شدن، تصریح کرده است.^{۳۵} در *روح البیان* نیز با تاکید فراوان گفته شده است: «در تمام این مدت صد سال، او مرده بوده است».^{۳۶} بنابراین، آنان زنده شدن پس از مرگ در دنیا را پذیرفته‌اند؛ اما از مفسران شیعه، علامه طباطبایی آیه را صریح در زنده شدن پس از مرگ دانسته، در رد پندار گروهی که مراد از «موت» را در این جا، بی‌هوشی می‌دانند، نوشته است:

لکن ما نفهمیدیم چگونه ممکن است «مردن» در آیه شریف را بر بی‌هوشی حمل کرده، داستان این شخص را با داستان اصحاب کهف مقایسه نمود؛ چون به فرض این که قبول کنیم داستان اصحاب کهف از قبیل بیهوشی بوده، صرف شباهتی که بین این دو داستان هست، مجوز آن نمی‌شود که آن دو را با هم مقایسه کنیم؛ زیرا در داستان اصحاب کهف، «میراندن» نیامده است؛^{۳۷}

در حالی که در آیه یاد شده به مرگ تصریح شده است: «خداوند او را صد سال میراند».

ابوالفتوح رازی ذیل آیه شریف می‌گوید:

در آیه، دلالت است بر صحت رجعت و نادرستی عقیده کسانی که رجعت را منکر شده، آن را بعید می‌انگارند.^{۳۸}

۵- زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی علیه السلام

در آیات فراوانی از قرآن مجید می‌خوانیم: یکی از مهم‌ترین معجزه‌های حضرت عیسی علیه السلام، زنده کردن مردگان بوده است. شیعه و اهل سنت در کتاب‌های خود، به ویژه در کتاب‌های تفسیری، بدان اشاره کرده‌اند.

خداوند در یکی از آیات قرآن، این گونه از این معجزه حضرت عیسی علیه السلام پرده برداشته است:

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخْصِي

الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^{۳۹}؛

«و [او را] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می‌فرستد که به آنان می‌گوید:] «در حقیقت، من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام. من از گل برای شما به شکل پرنده می‌سازم، آن گاه در آن می‌دمم؛ پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پستی را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم...».

در حيلة الاولياء و طبقات الاصفياء آمده است:

روزی حضرت مسیح، به استخوان جمجمه‌ای سفید برخورد. گفت: «پروردگارا! زندگی را به این بازگردان». خداوند وحی فرمود: «روی خود را برگردان». پس از درنگی کوتاه، نگاه خود باز گرداند؛ دید پیرمردی در حالی که بر بسته‌ای از سبزیجات تکیه کرده، آن‌جا است. پیرمرد، رو به عیسی کرده، گفت: «ای بنده خدا! کمک کن این سبزی‌ها را به بازار برسانم».

عیسی عليه السلام فرمود: «چه کار می‌کنی؟» پیرمرد گفت: «هم اینک این سبزی‌ها را چیده‌ام و آن‌ها را در این نهر شسته‌ام. چون صورتم را برگرداندم، تو را دیدم. حضرت عیسی از او درباره قومش پرسید؛ چون پاسخ داد، معلوم شد بین آن پیرمرد و حضرت عیسی، پانصد سال فاصله بوده است [یعنی پیرمرد پانصد سال قبل از دنیا رفته بود].^{۴۰}»

از دیگر کسانی که زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی را نقل کرده‌اند، می‌توان به سمرقندی در ذیل این آیه شریف،^{۴۱} عبدالکریم بن هوازن،^{۴۲} ابن اثیر در تاریخ خود،^{۴۳} کتاب کشاف عن غوامض التنزیل،^{۴۴} و الجامع لاحکام القرآن قرطبی^{۴۵} اشاره کرد.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب *امالی خود*، ضمن داستانی عبرت‌انگیز، چگونگی زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی عليه السلام را این گونه نقل کرده است:
امام صادق عليه السلام فرمود:

«عیسی بن مریم، همراه سه نفر از یارانش، برای کاری از مسیری عبور

می کردند. در راه، به سه شمش طلا برخوردند. حضرت عیسی علیه السلام رو به همراهان خود کرده، فرمود: «این، مایه کشتار می شود و مردم را به هلاکت می رساند». آن گاه به راه افتادند. آن سه نفر که به آن طلاها طمع کرده بودند، هر کدام به بهانه ای از حضرت عیسی جدا شده، نزد طلاها بازگشتند. پس آن دو نفر، به یکی گفتند: «برو غذایی بخر، تا بخوریم و آن گاه، طلاها را تقسیم کنیم».

او وقتی غذا خرید، سمی در آن ریخت، تا آن دو نفر را به قتل رسانده، تمام طلاها را از آن خود کند. آن دو نیز تصمیم گرفتند وقتی برگشت، او را به قتل رسانند و طلاها را بین خود تقسیم کنند. چون برگشت، او را به قتل رسانده، پس از خوردن غذا، خود نیز از دنیا رفتند. حضرت مسیح بازگشت و آن ها را مرده یافت. به اذن خداوند آن ها را زنده کرده، فرمود: «آیا به شما نگفتم که این، مایه خونریزی می شود؟»^{۴۶}

در مجمع البیان، درباره آیه «و أحيى الموتى؛ و مردگان را زنده می سازم» گفته است:

عیسی علیه السلام زنده ساختن مردگان را به طور مجاز، به خود نسبت داده است؛ زیرا در واقع، این خداوند بود که هنگام دعای او، مردگان را زنده می ساخت و گفته شده است او چهار تن را زنده کرد. آن گاه به کسانی که به دست آن حضرت زنده شدند، اشاره کرده است.^{۴۷}

قابل ذکر این که افزون بر آیات بالا، موارد فراوان دیگری نیز وجود دارد که از زنده شدن مردگان حکایت دارد.

جمع بندی

در یک جمع بندی کوتاه، به نکات ذیل می توان اشاره کرد:

۱. به تصریح آیات قرآن، رجعت های فراوانی در گذشته رخ داده است.
 ۲. علاوه بر علمای شیعه، بیشتر دانشمندان اهل سنت نیز بر این که در گذشته، رجعت هایی صورت گرفته است، عقیده مندند.
- بنابراین شکی نخواهد ماند که در گذشته، به اراده الهی انسان های فراوانی، پس از مردن، دوباره زنده شده، به زندگی دنیایی بازگشته اند.

شیعه، با استناد به آیات یاد شده و فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «هر چه در

امت‌های پیشین رخ داده است، در امت من هم رخ خواهد داد». و برخی آیات قرآن، وقوع رجعت را در آخرالزمان، حتمی دانسته است.^{۴۸}

۲. رجعت در آخرالزمان

دسته دوم از آیاتی که درباره رجعت سخن گفته است، آیاتی است که به بیان برخی از روایات، بر تحقق رجعت در آخرالزمان و پیش از قیامت دلالت دارد. بر خلاف دسته نخست، این گروه از روایات، نیازمند تأویل، یا تفسیر^{۴۹} به وسیله پیشوایان معصوم علیهم‌السلام و بزرگان دین است. برخی از این آیات بدین قرارند:

۱-۲. خروج دابة الارض

یکی از آیاتی که شیعه با استفاده از آموزه‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معتقد است مربوط به رجعت است، آیه‌ای است که از خروج دابة الارض سخن می‌گوید. در این آیه می‌خوانیم:

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^{۵۰}

و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب شود، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: «مردم [چنان که باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند».

بنابر روایات شیعه و سنی، یکی از ویژگی‌های مهم دابة الارض، این است که دارای ابزاری است که به وسیله آن، مؤمنان را از کافران باز می‌شناساند.^{۵۱} در ادامه، صاحب مجمع البیان از علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیرش نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

مردی خدمت عمار رسید و به او گفت: «آیه‌ای در قرآن است که ذهن مرا مشغول کرده و من معنای آن را نمی‌فهمم». عمار پرسید: «کدام آیه؟» آن مرد این آیه را تلاوت کرد و پرسید: «مراد از دابة الارض چیست؟» عمار گفت: «به خدا قسم! نمی‌نشینم و نمی‌خورم و نمی‌آشامم؛ مگر آن که آن را به تو بنمایانم».

سپس عمار و آن مرد، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند. علی علیه السلام مشغول خوردن خرما و کره بود. عمار نشست و با آن حضرت، مشغول خوردن شد. آن مرد تعجب کرد و پرسید: «مگر تو قول نداده بودی تا او را به من نشان ندادی، نخوری و نیاشامی؟» عمار جواب داد: «اگر عاقل باشی، نشانت دادم».^{۵۲}

علامه طباطبایی در بحث روایی در ذیل آیه شریف، به نقل از تفسیر قمی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین برخورد و او را در مسجد خوابیده دید؛ بدین حال که مقداری شن جمع کرده و سرش را روی آن گذاشته بود. حضرت با پای خود حرکتش داد و فرمود: «برخیز ای دابة الارض!» مردی از اصحاب عرض کرد: «یا رسول الله! آیا ما هم می‌توانیم رفقای خود را به این نام بنامیم؟» فرمود: «نه؛ به خدا سوگند! این نام، جز برای او نیست و او همان دابه‌ای است که خدای تعالی در کتابش درباره او فرمود: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ...﴾».

آن‌گاه فرمود: «یا علی! چون آخرالزمان شود، خدای تعالی تو را در بهترین صورت بیرون می‌آورد؛ در حالی که با تو است وسیله داغ نهادن و دشمنان خود را با داغ، نشان می‌کنی».

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «عامه می‌گویند: این آیه شریف، به صورت «تَكَلَّمَهُمْ» است؛^{۵۳} یعنی ایشان را جراحت می‌زنی، حضرت فرمود: «خدا ایشان را در جهنم زخمی کند؛ برای این که آیه شریف، از کلام می‌باشد نه از کَلِمَة».^{۵۴}

ظاهر آیه این است که این جنبنده از زمین بیرون می‌آید...

بنابراین «دابه»، به معنای «جنبنده» و «ارض»، به معنای «زمین» است و - بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند - «دابه» فقط به جنبندگان غیر انسان اطلاق نمی‌شود؛ بلکه مفهوم وسیعی دارد که انسان‌ها را نیز دربر می‌گیرد؛ چنان‌که در آیه ۶ سوره هود می‌خوانیم: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر این که روزی او بر عهده خدا است».

و در آیه ۶۱ سوره نحل آمده است: ﴿وَلَوْ يَأْخُذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ

عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ؛ «اگر خداوند، مردم را به سبب ستم‌هایشان مجازات می‌کند، جنبنده‌ای را بر زمین باقی نمی‌گذاشت».

البته اهل سنت، دابة الارض را موجودی از جنس غیر انسان با مشخصات بسیار عجیب و غریب ذکر کرده‌اند. بیضاوی در انوار التنزیل نوشته است:

او جساسه است. روایت شده طول او شصت ذراع است. دارای چهار دست و پا، کرک و پر است و دارای دو بال است که کسی از او نمی‌تواند فرار کند و کسی هم به او نمی‌رسد.^{۵۵}

سیوطی در درالمشور، پس بیان اقوال درباره «دابة الارض»، نظر شیعه را مورد توجه قرار داده، با بیان روایتی از حضرت علی علیه السلام از آن حضرت نقل کرده است که به شدت قول کسانی را که معتقدند او «دابة الارض» است رد کرده است.^{۵۶}

«ابن کثیر» نیز همین سخن را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده، ویژگی‌های شگفت آوری برای دابة الارض ذکر کرده است.^{۵۷}

مفسران متأخر اهل سنت نیز اغلب به پیروی از گذشتگان خود، این راه را ادامه داده، همچنان صفات غریب و عجیبی برای دابة الارض ذکر کرده‌اند.^{۵۸} برخی نیز منصفانه نوشته‌اند:

ما هر چه در کتاب‌ها جست‌وجو کردیم، به این اوصاف برای حیوانی برنخوردیم و بر فرض صحیح بودن آن (دابة الارض)، مخالف تمام حیوان‌ها است.^{۵۹}

برخی، روایات فوق را غیرقابل اعتماد دانسته^{۶۰} و برخی نقل آن را تزیین وقت و سیاه کردن کاغذ سفید ذکر کرده‌اند:^{۶۱}

همان گونه که پیش از این گفته شد، شیعه به پیروی از روایات معصومان علیهم السلام دابة الارض را یک انسان فوق‌العاده می‌دانند که یکی از کارهای مهم او، جدا ساختن صفوف مسلمانان از منافقان و علامت‌گذاری آن‌ها است. حتی از برخی از روایات استفاده می‌شود که

عصای موسی و انگشتر سلیمان با او است و می‌دانیم که عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز، و خاتم سلیمان رمز حکومت و سلطه الهی است. به این ترتیب، او یک انسان قدرتمند و افشاگر است.^{۶۲}

از این رو، در زیارت امام علی علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: السلام علیک یا عمود الدین و وارث علم الاولین و الآخنین و صاحب المیسم^{۶۳}

با توجه به مجموع آنچه نقل شد، به راحتی می‌توان گفت: «دابة الارض» انسان مهمتی است که برای انجام کاری بس مهم پیش از قیامت به زمین باز می‌گردد.

و نیز این که در روایات شیعه و سنی وارد شده است که مؤمن و کافر را نشانه‌گذاری می‌کند و صفوفشان را مشخص می‌سازد، با انسان سازگار است. سخن گفتن با مردم که در متن آیه قرآن به عنوان توصیف او آمده نیز مناسب همین معنا است.

البته برخی مراد از دابة الارض را حضرت مهدی علیه السلام و مقصود از خروج او را، ظهور آن حضرت ذکر کرده‌اند^{۶۴} که غیر قابل قبول است.

۲-۲. حشر برخی مردگان

یکی دیگر از آیاتی که به واسطه آن بر حتمی بودن رجعت در آخرالزمان، استدلال شده است، چنین است: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»^{۶۵} و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، محشور می‌کنیم؛ پس آنان نگاه داشته می‌شوند، تا همه به هم بپیوندند. از جمله کسانی که به وسیله این آیه، بر رجعت در آخرالزمان، استدلال کرده‌اند، می‌توان شیخ مفید^{۶۶} و نیز شیخ طوسی^{۶۷} را نام برد.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان ذیل این آیه شریف نوشته است:

شیعیان که به رجعت عقیده دارند، با این آیه، بر درستی اعتقاد خود استدلال کرده و گفته‌اند: آمدن «من» در سخن، موجب تبعیض است و

دلالت دارد بر این که در روز مورد نظر، برخی از اقوام برانگیخته شده و برخی دیگر برانگیخته نمی‌شوند و این، صفت روز رستاخیز نیست؛ چرا که خداوند سبحان، درباره آن فرموده است «آنان را بر می‌انگیزیم و هیچ یک از آنان را فروگذار نمی‌کنیم».^{۶۸}

علامه طباطبایی نیز ذیل آیه شریف، پس از بیان برخی اقوال و رد آن‌ها، استدلال بالا را بیان می‌کند.^{۶۹} آن‌گاه در بیان این که «حشر» از نظر قرآن، غیر از قیامت است، می‌نویسد:

این آیه و دو آیه بعدش، پس از داستان بیرون شدن «دابه» از زمین واقع شده‌اند که خود، یکی از علایمی است که قبل از قیامت واقع می‌شود؛ قیامتی که در چند آیه بعد، درباره آن می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ» و تا چند آیه بعد اوصاف وقایع آن روز را بیان می‌کند و معنا ندارد قبل از شروع بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را زودتر ذکر کند؛ چون ترتیب وقوعی اقتضا می‌کند اگر حشر یک فوج از هر امتی هم جزو وقایع قیامت باشد، آن را پس از مسأله نفخ صور ذکر فرماید؛ ولی این گونه ذکر نکرد؛ بلکه قبل از نفخ صور، مسأله حشر فوج از هر امتی را آورده است؛ پس معلوم می‌شود این حشر جزو وقایع قیامت نیست.^{۷۰}

در تفسیر قمی نیز همین مضمون را ذیل آیه شریف، به استناد فرمایشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مردم درباره آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» چه می‌گویند؟ راوی می‌گوید: «می‌گویند: این آیه درباره قیامت است». فرمود: «نه، این طور که آنان می‌گویند، نیست؛ بلکه درباره رجعت است. مگر خدای تعالی، در قیامت از هر امت فوجی را محشور می‌کند و بقیه آن امت‌ها را رها می‌کند؟ با این که خودش فرمود: «وَحَشَرْتَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛ آنان را محشور کردیم و احدی را از قلم نینداختیم».^{۷۱}

ابوالفتوح رازی نیز گوید:

عبدالله بن عباس گفت: «اصحاب ما به این آیت تمسک کردند در صحت رجعت...»^{۷۲}.

کوتاه سخن این که برانگیخته شدن آیه مذکور در یکی از این سه زمان ممکن است:

پیش از قیامت، پس از قیامت یا در هنگام قیامت و صورت چهارمی نخواهد داشت.

صورت سوم باطل است؛ چرا که حشر در قیامت، کلی است؛ نه این که از هر امتی، تعدادی محشور شوند.

صورت دوم نیز باطل است؛ چرا که پس از قیامت، مجرمان به جهنم و نیکان به بهشت خواهند رفت و با این بیان، تنها احتمال اول، باقی خواهد ماند که قول شیعه امامیه است.

۲-۳. پیمان انبیا بر یاری پیامبر صلی الله علیه و آله

از جمله آیاتی که شیعه بر رجعت در آخر الزمان ارائه کرده است، این آیه است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ وَقَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^{۲۳} «و [یاد کن] هنگامی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شما است تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید و فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم». گفت: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.»

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با بهره‌مندی از راهنمایی‌های ایشان، بر این باورند که به روشنی از این آیه استفاده می‌شود نصرت و ایمانی که از پیامبران بر آن میثاق گرفته شده است، پس از آمدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود. افعال «لَتُؤْمِنُنَّ» و «لَتَنْصُرُنَّهُ» مضارع مؤکد بوده، بر انجام کار در زمان آینده دلالت دارند؛ یعنی زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیامبران گذشته همگی زنده شوند و پیامبران پیشین، طبق پیمان الهی خود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را یاری دهند.

۴-۲. دو بار زنده شدن و دو بار مردن

خداوند، آن گاه که سخنان برخی مردگان را نقل می‌کند، از زبان ایشان می‌فرماید: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَّنَّا اِثْنَيْنِ وَاَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ؟»^{۷۴} «می‌گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار ما را زنده کردی و به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راهی برای بیرون شدن [از آتش] هست؟»
در تفسیر قمی در ذیل این آیه شریف، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «ذلک فی الرجعة؛^{۷۵} این، در رجعت است.»

۵-۲. سوگند دشمنان اهل بیت بر زنده نشدن مردگان

از دیگر آیه‌هایی که در بیان معصومان علیهم السلام به رجعت تأویل شده، این آیه است: «وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَایَبْعَثُ اللّٰهُ مَن یَمُوتُ بَلٰی وَاَعْدَاً عَلَیْهِ حَقًّا وَاَلْکٰثِرَ النَّاسِ لَایَعْلَمُوْنَ»^{۷۶}؛ «و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت. آری، [انجام] این وعده بر او حق است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

مرحوم کلینی در کتاب کافی با ذکر سند از ابو بصیر نقل می‌کند:

«به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «این که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و آنان با مبالغه و تأکید به خداوند سوگند یاد کنند که خداوند هرگز کسی که بمیرد را زنده نخواهد کرد. بلی البته وعده الهی حق است؛ لکن بیشتر مردم نمی‌دانند منظور چیست؟» فرمود: «ای ابوبصیر! [عامه] در این باره چه می‌گویند؟» عرض کردم: «مشرکان چنین می‌پندارند و برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوگند می‌خورند که خداوند هرگز مردگان را زنده نخواهد کرد.» حضرت فرمود: «مرگ بر کسی که چنین سخنی می‌گوید! از آن‌ها بپرس آیا مشرکان به الله قسم می‌خورند، یا به لات و عزرا؟» ابوبصیر می‌گوید: «گفتم: فدایت شوم! پس براین معنای آیه را بیان فرما.» ایشان فرمود: «ای ابوبصیر! هنگامی که قائم ما به پا خیزد، خداوند گروهی از شیعیان ما را برای یاری او برانگیزد و زنده کند که

گیره‌های شمشیرهایشان بر روی شانه‌هایشان است. چون این خبر به قومی از شیعیان ما که نمرده باشند برسد، به یکدیگر گویند: «فلان و فلان از قبرهایشان برانگیخته شدند و آن‌ها با قائم علیه السلام هستند». این سخن به گوش گروهی از دشمنان ما برسد؛ آن‌ها گویند: «ای گروه شیعیان! چقدر دروغگو هستید؟ این دولت و حکومت شما است و شما دروغ می‌گویید؟ نه واللّه! این‌ها که شما می‌گویید زنده نشده و زنده نخواهند شد، تا روز قیامت!»؛ پس خداوند، گفتار آن‌ها را حکایت کرده، می‌فرماید: و آنان با مبالغه و تأکید به خداوند سوگند یاد کنند که خداوند هرگز کسی که بمیرد را زنده نخواهد کرد»^{۷۷}.

دیدیم شیعه با استفاده از هر دو دسته آیات، با بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام حتمی بودن رجعت را در دوران حضرت مهدی علیه السلام اثبات کرده است. دلالت دسته دوم روشن است. آنچه محل بحث بیشتر است، استفاده از دسته نخست آیات، برای اثبات رجعت در آخرالزمان است.

شیعه معتقد است ذکر نمونه‌هایی از رجعت در گذشته، می‌تواند خود دلیلی بر وقوع آن در آینده باشد. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی ارزشمند فرمود: «والذی نفسی بیده لتركبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لا تخطون طریقهم و لا یخطون سنن بنی اسرائیل»^{۷۸} «به آن کسی که جانم به دست او است سوگند! شما مسلمانان با هر سنتی که در امت‌های گذشته جریان داشته است، رو به رو خواهید شد و آنچه در آن امت‌ها جریان یافته است، مو به مو در این امت جریان خواهد یافت؛ به طوری که نه شما از آن سنت‌ها منحرف می‌شوید و نه آن سنت‌ها که در بنی اسرائیل بود شما را نادیده می‌گیرد».

البته وجود این مضمون با تعبیر مختلف، در ده‌ها کتاب از منابع اهل سنت، گویای این مطلب است که تکرار آنچه در امت‌های گذشته رخ داده است، در امت اسلامی نیز ضروری می‌نماید.

اکنون به لحاظ اهمیت، فقط به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر آینه هر چه بر بنی اسرائیل گذشت، بر امت من نیز خواهد گذشت، بدون هیچ کیم و کاستی؛ حتی اگر کسی بین بنی اسرائیل،

آشکارا با مادر خود ازدواج کرد، در امت من نیز چنین خواهد شد».^{۷۹}
 در روایت دیگر، حذیفه بن یمان از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «تمام سنت‌های اهل کتاب درباره شما نیز تحقق خواهد یافت، بدون خطا. کسی پرسید: «ای رسول خدا! حتی گوساله پرستی؟» حضرت فرمود: بلی ...».^{۸۰}
 البته در منابع روایی شیعه نیز مضمون روایت فوق، فراوان به چشم می‌خورد که برای اختصار در پاورقی فقط به منابع اشاره می‌کنیم.^{۸۱}
 البته این نحوه استدلال در بیانات معصومان علیهم السلام نیز به چشم می‌خورد که از باب تبرک، سخن را با آن، به فرجام می‌بریم:

امام رضا علیه السلام در پاسخ به پرسش مأمون درباره رجعت، فرمود:
 «إِنَّهَا الْحَقُّ وَقَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ وَنَطَقَ بِهَا الْقُرْآنُ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ خَذَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ»^{۸۲}

«رجعت، حق است. همانا در امت‌های پیشین نیز بوده است. قرآن نیز بدان تصریح کرده است و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه در امت‌های پیشین بوده است، مو به مو در امت من نیز خواهد بود».

کوتاه سخن این که تمام اهل سنت، اتفاق نظر دارند که در امت‌های گذشته رجعت‌هایی صورت گرفته است و نیز اتفاق نظر دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چه در امت‌های گذشته رخ داده است، در امت من نیز اتفاق خواهد افتاد». و شکی نیست که رجعت، یکی از مهم‌ترین حوادث امت‌های قبل است و نیز شکی نیست که تا امروز، چنین رویدادی در امت اسلامی رخ نداده است؛ بنابراین در آینده چنین خواهد شد.

پی نوشت

۱. ر.ک: رازی، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، القاموس المحيط؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن.
۲. البته به سبب شهرت معنای اصطلاحی رجعت، برخی در تعریف لغوی نیز به معنای اصطلاحی اشاره کرده‌اند. ر.ک: جوهری، صحاح اللغة، طریحی، مجمع البحرین.

۳. شیخ مفید، *اوائیل المقالات فی المذاهب و المختارات*، (سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۴)، ص ۷۷.
۴. سید مرتضی، *جوابات المسائل الرازیه (رسائل الشریف، ج ۱)*، ص ۱۲۵.
۵. مرحوم مظفر، *عقاید الامامیه*، ترجمه علیرضا مسجد جامعی، ص ۲۹۴.
۶. ر.ک: علامه طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج ۲، ص ۱۰۹.
۷. بقره: ۵۵ و ۵۶.
۸. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، ج ۱، ص ۲۰۰.
۹. ر.ک: شیخ طوسی، *التبیان*، ج ۱، ص ۲۵۴.
۱۰. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲-۱، ص ۲۵۲.
۱۱. ر.ک: بحرانی، *البرهان*، ج ۱، ص ۲۴۱.
۱۲. ر.ک: *تفسیر صافی*، ج ۱، ص ۱۳۳.
۱۳. ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۲۵۹.
۱۴. محمد رشید رضا، *تفسیر المنار*، ج ۱، ص ۳۲۲.
۱۵. نسفی، *مدارک التنزیل*، ج ۱، ص ۵۳ - ۵۴.
۱۶. طنطاوی، *الوسیط*، ج ۱، ص ۱۳۷.
۱۷. ابن جوزی، *زاد المسیر*، ج ۱، ص ۶۷.
۱۸. ر.ک: شیخ طوسی، *التبیان*، ج ۱، ص ۲۵۴.
۱۹. بقره: ۷۲ و ۷۳.
۲۰. بقره: ۱۷۹.
۲۱. *تفسیر المیزان*، ج ۱، ص ۲۰۴.
۲۲. ر.ک: *الجامع لاحکام القرآن*، ج ۱، ص ۴۶۲.
۲۳. ر.ک: *تفسیر طبری*، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۸۶.
۲۴. ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، ص ۳۰۳.
۲۵. میبدی، *کشف الاسرار*، ج ۱، ص ۲۳۳.
۲۶. *مدارک التنزیل*، ج ۱، ص ۶۰.
۲۷. بقره: ۲۴۳.
۲۸. ر.ک: قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ذیل آیه: ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، ص ۶۶۱؛ میبدی، *کشف الاسرار*، ج ۱، ص ۶۴۹.
۲۹. شیخ طوسی، *التبیان*، ج ۲، ص ۲۸۳.
۳۰. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲-۱، ص ۶۰۵.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج ۲، ص ۲۲۲.
۳۲. بقره: ۲۵۹.
۳۳. قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ذیل آیه شریف.

۳۴. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۸۷.
۳۵. طنطاوی، الجواهر، ج ۱، ص ۲۳۹.
۳۶. ابوالفتوح رازی، روح البیان، ج ۱، ص ۴۱۲.
۳۷. کشف: ۱۱؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۵۴.
۳۸. روض الجنان و روح الجنان، ج ۲، ص ۳۴۷.
۳۹. آل عمران: ۴۹.
۴۰. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۹.
۴۱. ابواللیث سمرقندی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۷.
۴۲. قشیری، الرسالة القشیریة، ص ۱۹۹.
۴۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۱۵.
۴۴. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۳۶۷.
۴۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۹۴.
۴۶. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۵۲؛ نیز ر.ک: علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۶؛ کافی، ج ۲، ص ۳۱۸، ج ۲۱.
۴۷. محمدرضا طبسی، شیعه و رجعت، ترجمه سیدمحمد میرشاه ولد، ص ۶۶ و ۶۷.
۴۸. پس از ذکر دسته دوم آیات، به این استدلال اشاره خواهیم کرد.
۴۹. «تفسیر» از واژه «فَسَّرَ» به معنای روشن کردن و آشکار ساختن است و در اصطلاح، عبارت است از زدودن ابهام از لفظ دشوار که در انتقال معنای مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است. ماده «فَسَّرَ» در باب «تفعیل»، بیانگر مبالغه در دستیابی به معنا است. ... از این رو تفسیر، تنها کنار زدن نقاب از چهره لفظ مشکل و نارسا نیست؛ بلکه شامل زدودن ابهام موجود در دلالت کلام، نیز می‌شود. تفسیر، در جایی است که گونه‌ای ابهام، در لفظ وجود دارد و این، موجب ابهام در معنا و دلالت کلام می‌شود و برای زدودن آن، کوشش فراوانی لازم است. (ر.ک: محمد هادی معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۱۸).
- تأویل نیز از «أول» به معنای بازگشت به اصل است. تأویل یک چیز، یعنی برگرداندن آن به مکان و مصدر اصلی‌اش و تأویل لفظ متشابه، یعنی توجیه ظاهر آن؛ به طوری که به معنای واقعی و اصیل خودش باز گردد. (همان، ص ۲۲ و ۲۳) بی‌گمان در قرآن، آیات متشابهی وجود دارد که باید تأویل شود؛ ولی جز خداوند و راسخان در علم، کسی آن را نمی‌داند. (آل عمران: ۷).
۵۰. نمل: ۲۷.
۵۱. ر.ک: عبدالرحمن ثعلبی، الجواهر الحسان، ج ۲، ص ۵۰۵، نیشابوری، غرائب القرآن، ج ۱۰، ص ۱۶.
۵۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷-۸، ص ۳۶۶.
۵۳. ر.ک: جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۲۳؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۹، ص ۴۹.
۵۴. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۵۶۷.
۵۵. بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ذیل آیه.
۵۶. ر.ک: سیوطی، درالمتنور، ج ۶، ص ۳۸۲.

۵۷. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۲۱۰.
۵۸. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۵۰۵؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۱۸۰.
۵۹. ر.ک: طنطاوی، الجواهر، ج ۷، ص ۲۴۹.
۶۰. صراغی، ج ۷، جزء ۲۰، ص ۲۲.
۶۱. ابو حیان، البحر المحیط، ج ۷، ص ۹۶.
۶۲. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۱ و ۵۵۲. (با تصرف)
۶۳. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۹.
۶۴. ر.ک: روض الجنان، ج ۸، ص ۴۲۳.
۶۵. نمل: ۸۳.
۶۶. شیخ مفید، المسائل السرویة، ص ۳۲.
۶۷. شیخ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۱۲۰.
۶۸. مجمع البیان، ج ۷-۸، ص ۳۶۶.
۶۹. کهف: ۴۷.
۷۰. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۵، ص ۵۷۰.
۷۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶.
۷۲. ابوالفتح رازی، روح الجنان، ج ۸، ص ۴۲۴.
۷۳. آل عمران: ۸۱.
۷۴. غافر: ۱۱.
۷۵. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۶.
۷۶. نحل: ۳۸.
۷۷. شیخ کلینی، روضه کافی، ص ۵۰، ج ۱۴؛ این روایت با اندک تفاوتی در تفسیر عیاشی و تفسیر قمی نیز ذکر شده است. ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹.
۷۸. ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، و لسان العرب، ج ۱۲، ص ۷۲، (ذیل ماده قذذ). همچنین ر.ک: محمد بن جریر طبری، المسترشد، سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۱؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۴۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۸۶؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۸، ص ۹۴؛ قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۲۷۳؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۶۴؛ ابن حزم، الاحکام، ج ۶، ص ۸۶ و...
۷۹. نیشابوری، حاکم، المتسدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۱۸.
۸۰. مسند الشامیین، ج ۲، ص ۱۰۰، ج ۹۸۷؛ السنن الواردة فی الفتن، ج ۳، ص ۵۳۴؛ ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۸۶.
۸۱. ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ اعلام السوری، ص ۴۷۶؛ رجال کشی، ص ۲۰؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۴۵؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۲۹.
۸۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۲۰۰.

